

منوچهر جمالی

خرم روز

جشن دموکراسی است

از روز یکم تا هشتم ماه (دسامبر)

روز ۲۲ تا ۲۴ دی (دسامبر)

روز جشن زایش جمشید و خورشید باهمست

دی و دسامبر ، هر دو در اصل ماه دهم بوده اند

خورشید و جمشید

(نخستین انسان) همزادند

چهار جشنی که در آغاز چهار هفته ماه دی (دسامبر) ،

بنام عیسی گرفته میشوند ، جشنهای ایرانی اند

« **ملتی که جشنهایش را**

از دست میدهد ، بی هویت میشود »

امروزه ما در اثر فراموش ساختن فرهنگ ایران ، زمستان را چون موسم سرماست ، میانگاریم که پیشوند « زم » در واژه « زمستان » ، به معنای « سرما » است . کار برد این چنین شیوه ای ، راه وارونه کردن و بی معنا ساختن فرهنگ ایرانست . ما به گونه ای دیگر ، نامگذاری یا واژه سازی میکنیم ، که پیشینیان ما کرده اند . زمستان ، در اصل به معنای « شهر رام ، خدای موسیقی و رقص و شعر و بینش » بوده است ، چون « زم » پیشوند نام زمستان ، یکی از نامهای « رام » است . رام یا « زم » ، همان خدائست که رومیها ، اورا « ونوس » و یونانیها ، « آفرودیت » و عربها آنرا « زُهره » مینامند که معرب واژه پهلوی « زاوور » میباشد .

رام یا « رام جیت » که به معنای « رام نی نواز » و یا « رام جشن ساز » است ، خدائی بود که سراسر موسم سرما را تبدیل به ماههای بزم و

جشن و رقص و موسیقی و همپرسی و گفتگو میکرد . ما به سرما میاندیشیم ، و آنها به جشن میاندیشیده اند . در کردی ، « زه ما » به معنای پایکوبیست ، و « زه ماون » بزم و جشن عروسی است . چنانکه گل زنبق ، در فارسی ، گل « زم + بغ » یا گل « خدای رام » بوده است . و در ترکی که به جشن « بیرام » میگویند ، همان واژه افغانی « بگرام » است که به معنای « خدای رام » است ، چون بگ همان بغ است ، که اساساً به معنای « زنخدا » بوده است ، و صوفیها ، « سماع » را از همین پیشینه دارند ، و واژه سماع ، از همین ریشه « زم و زما » آمده است ، چنانکه چاه زمزم در مکه ، چاهی منسوب به این خدا بوده است ، چنانکه به « کعبه » نیز روزگاری ، « بیدر » میگفته اند ، و « بیدر = وی + در » ، معکوس ، همان واژه « دروای » است که نام دیگر « رام » در اوستا است .

از اینگذاشته ، همین رام ، خدای زمان ، و خود « زمان » بوده است ، چون از پیشوند واژه « زمان » میتوان بخوبی آنرا شناخت . نام دیگر زمان که « زر ون » نام او بوده است ، چون در تحفه حکیم موعمن ، دیده میشود که « ورد الزروانی » ، گل خیری است ، و خیری یا هیری (در کردی) بنا بر بندهشن ، گل رام است . به عبرت دیگر ، زمان ، به معنای « جایگاه و خانه رام » میباشد . زمان ، خانه جشن است . انسان به جهان میآید ، تا گیتی را ، تا زندگی را ، تا اجتناع را ، جشنگاه سازد . خرد انسانی ، خرد شاد و خندان و مبتکر و نوآور و قانونساز و حکومت آفرین است . « بهمن » که به معنای « اصل اندیشیدن به » یا « به اندیشی » است ، نام دیگرش ، « بزمونه » است که به معنای « اصل بزم » است . پس « به اندیشیدن » ، آنست که خرد ، آنگونه بیندیشد که سراسر اجتماع را ، چگونه میتوان همیشه شاد و خندان نگاه داشت .

این بهمن ، « آرکه » ، یعنی « اصل ساماندهی و حکومت کردن » بود . پس حکومت کردن و سامان دادن به اجتماع ، به این غایت بود که با اندیشیدن ، به گونه ای نظام به اجتماع داده شود که همه مردمان ، خندان و شاد باشد . فرهنگ ایران که از مردم ایران تراویده بود ، حکومت را بر شالوده « بهمن و هما » نهاده بودند . هُما ، در میان مردم ، همان « ارتا فرود » و یا فروردین بود . بهمن ، جگر اجتماع بود که میان

اجتماع باشد ، و جگر ، سرچشمه خون است که همه تن را تغذیه میکند ، و همه بدن را گرم نگاه میدارد . خون که در کردی ، « هون » است ، به معنای « بهم بافتن و بهم رشته کردن » است . « ارتا » که به معنای قانون و عدالت است ، نام « رگها » نیز هست . که در غرب هنوز نام رگها (arterie) مانده است . ارتا ، یا قانون و عدالت ، رگهایی هستند که خونِ بهم ، یا اصل آشتی و خرمی و بزم و اصل بهم بافتن را به سراسر هیكل اجتماع میرسانند . چگونه با بهم میتوان ، از اجتماع ، یک جرگه عشق ، یا جرگه لوی درست کرد ، و درست واژه جرگه ، همان واژه جگر است (جرگ = جگر) . جرگه ، همان انجمن بهمنی است . به عبارت دیگر ، خرد ، با به اندیشی ، خون بهم بافنده ، تولید میکند که با آن ارتا ، سراسر وجود اجتماع را ، هم سیراب و زنده میکند ، و هم به هم پیوند میدهد ، و یک جرگه و انجمن میسازد ، و در کار و جنبش نگاه میدارد . این خونِ بهم بافنده که اصل بزم ، یعنی گوهر بهم است ، ارتا در سراسر اجتماع میگسترده . ایرانیان در هزاره پیش ، در این تصاویر بهم و ارتا ، که خرد و قانون باشد ، و متناظر با جگر و رگها هستند ، اندیشه هائی بسیار ژرف در باره حکومت و عدالت و قانون گفته اند که ارزشهای پایدار فرهنگ سیاسی ما خواهد ماند .

البته ایرانیها ، نمیتوانستند ۲۵۰۰ سال صبر کنند و انتظار بکشند ، تا مردم شهر آتن ، حکومتی بنام دموکراسی پدید آورند . همیشه مبتکر ، نخستین نام را به پدیده تازه میدهد . و چون ایرانیان ابتکار تشکیل این نظام را داشتند ، به آن ، نام « شهر خرم » را دادند . دموکراسی که پیشتر ایرانیان آنرا « شهر خرم » نامیده اند ، نوع ساماندهی در یک چهارچوبه کوچک است . حتا روسو ، در کتاب قرارداد اجتماعیش ، در همان سطرهای آخر کتابش مینویسد که دموکراسی ، در یک شهر کوچک قابل تحقق است ، نه در یک کشور وسیع مانند امپراطوری ایران . هنوز اندیشه نمایندگی (Representation) یا دموکراسی پارلمانی پیدا نشده و رشد نکرده بود . این بود که در یونان هم ، دموکراسی در شهر آتن پدید آمد . از اینگذشته ، مسئله امنیت که در آن روزگار ، بزرگترین مسئله بود ، برای آتن بسیار ناچیز بود . از یک سویش دریا و از سوی دیگرش ، کوهسار بود که کمتر کسی جرئت

هجوم به آن داشت . چنانچه در اروپا نیز ، نخست دموکراسی در انگلستان پدید آمد ، چون از همه سویها ، دریا آنرا فراگرفته بود . مسئله امنیت که هزاره ها بزرگترین مسئله اجتماع بود ، برای انگلستان وجود نداشت ، یا بسیار ناچیز بود . طبعا سیاست و حکومت ، زودتر متوجه مسائل ساماندهی درون اجتماع شد . ولی ایران در گل ، دشت وسیع و از همه سو باز است . ایران ، میدان عبور و مرور قبائل مهاجم بوده است .

طبعا ساماندهی دموکراتیک در چهارچوبه های کوچک نیز در ایران بوده است ، هرچند که در تاریخ ثبت نشده است . همان واژه دموس Demos را که پیشوند دموکراسی است ، به روستائیان اطراف شهر آتن میگفتند ، نه به اهالی آتن . این روستائیان که در جنگ آتنیان با هخامنشیان شرکت کرده بودند ، پس از پیروزی بر هخامنشیان ، مطالبه حق شرکت خود را در حکومت داشتند . البته نکته ، فراتر از این مشارکت در جنگ است . روستائیان در آن روزگار ، پایه اصلی اقتصاد بودند . طبعا سائقه آزادی و استقلال نیرومندی داشتند ، چنانچه در شاهنامه رد پای آن بخوبی باقیمانده است . در داستان جم میاید که :

نسودی (کشاورز) ، سه دیگر گره را شناس

کجا نیست برکس از ایشان سپاس

بکارند و ورزند و خود بدروند بگاه خورش ، سرزنش نشنوند
 ز فرمان ، سر آزاده و ژنده پوش وز آواز بیغاره ، آسوده گوش
 تن آزاد و آباد گیتی بروی بر آسوده از داور و گفتگوی
 چه گفت آن سخنگور آزاده مرد که آزاده را ، کاهلی بند کرد

این ویژگی را باچنین تکراری ، به هیچکدام از اقشار و طبقات دیگر ، نسبت نداده است (نه به ارتشتاران ، نه به روحانیون ، نه به پیشه وران) . و همین سنت آزادیخواهی و آزادگی ، سپس نیز میان روستائیان و دهقانان ایران ، هزاره ماند که در جنبشهای خرمدینی (نامهای گوناگون این زرخدا ، سبب شده است که همه می پندارند ، این جنبشها ، پراکنده و مختلف بوده اند ، در حلیکه ، همه به همین فرهنگ ، که نامهای مختلف داشته است بر میگشته است) برضد اسلام برخاست ، و سپس در جوانمردان و رندان و عیاران و صوفیان ، این پیشینه آزادیخواهی ، زنده بجای ماند . صوفی ، نه با پشمینه پوشی ، نه با سایبانی که صفه

نامیده میشود ، کار دارد ، بلکه « صوف » نام « نای » بوده است . و از نای ، هم جامه می بافته اند ، هم بوریا و حصیر میبافته اند ، هم سایبان میساخته اند ، و این سکوه‌های سایه دار ، بنام همین نای ها (حصیر سقف) نامیده میشده است ، و هم امروزه صندلیهای راحتی بنام « سופا sofa » میسازند ، و از آنجا که نای ، اصل آواز بوده است ، و گلو و گردن ، چون نای بوده است ، و این همانی با « رام ، خدای نی نواز و شعر و شناخت و آواز » دارد ، معنای آگاهی و دانش و رهبری کردن گرفته است ، و پسوند واژه « فیلسوف » یونانی ، از همین ریشه برخاسته است . از اینگذشته ، ارتا ، که خدای قانون و عدالت است ، همان واژه ایست که در عربی ، ارض شده است که کشاورز و دهقان در آن ریشه دارد ، و ارتا (واهیش) که روز سوم است ، مشهور به « سرفراز » ، یعنی سرکش و گردنکش و طغیانگر است .

گفته شد که دیموس ، پیشوند دموکراسی ، روستائیان دور آتن بودند نه خود آتئیان . در واقع دموکراسی ، سرکشی دهقانان برضد شهریان بوده است . ولی همین آتئیان ، در دموکراسی که خود تأسیس کردند ، خود همین مردم ، حق تجاوز و تصرف و استثمار ، در جزایر دیگر و شهرهای دیگر و سیسیل به حکومت دموکرات خود دادند . آتئیان دموکرات ، بر پایه برده داری در داخل آتن ، و تجاوز خواهی و استعمار طلبی و تحمیل اراده خود بر سایر بخشهای یونان و فراسوی آن ، میزیستند . ما فقط به یک رویه پدیده ها مینگریم . در فرهنگ ایران مردمساری (شهر خرم) با هدف و غایت تجاوز و دستبرد و استثمار سایر ملل و اقوام ، حکومت دلبخواه یا « شهریور » نیست ، بلکه غایت مردم ایران از همان آغاز ، « مردمی سالاری » بود ، نه « تشکیل اجتماع مردم ، که همه هدفشان باهم ، غارتگری و استثمار و تجاوز باشد » . بهمن ، که « ارکه یا اصل » حکومت در ایران بوده است ، نه تنها مردمسالاری میخواهد ، بلکه مردمی سالاری میخواهد . بهمن ، اصل ضد خشن ، یعنی ضد قهر و تجاوز و پرخاشگری ، و اصل قداست جان و اصل همپرسی انسانها باهم ، و اصل همپرسی انسان با خداست . رویه مشترک دموکراسی آتن با دموکراسیهای غرب که دموکراسی آتن ، سرمشقشان شد ، در اینست که « بار تأمین رفاه و حقوق مساوی درون اجتماع خود » را بر دوش سایر ملل ، می نهند ،

همانسان که دموکراسی آتن ، تأمین سعادت خود را در داخل ، بردوش نه دهم یا سه چهارم بردگان نهاده بود که در آتن میزیستند . همانسان که امروزه دموکراسیهای غرب ، بار سعادت خود را ، بر دوش بازارهای فروش ملل دیگر ، نهاده اند . بدینسان از همان بُن ، سعادت جامعه خود ، با سلب سعادت از جامعه دیگران گره خورده است . اگر ما میخواهیم دموکراسی ، به مدل غرب بسازیم ، باید ایرانی قدر تمند بسازیم که بداند چگونه سعادت خود را با قیمت « سلب سعادت از ملل دیگر » بخرد .

آیا فرهنگ ایران ، چنین دموکراسی را میخواهد ؟

این تز مارکس که « دزدیدن ارزش - اضافه کار - کارگران غرب ، سبب پیدایش تجمع و تمرکز سرمایه شد ، استدلالیست برای دلخوش کردن غربیان ، و برای زدودن دغدغه وجدانشان . دموکراسیهای غرب و مردم غرب ، نمیخواهند که دغدغه وجدان داشته باشند ، چون دغدغه وجدان ، از سعادت میکاهد . علت توده شدن سرمایه در غرب ، پیآیند چپاول کردن منابع معدنی و طبیعی ، از خاور و از آمریکای جنوبی بود . در غرب ، پرولتاریا و کارگران ، میخواستند و میخواهند که در این « مال چپاول شده از خارج » ، بطور برابر ، شریک باشند . پس مسئله ما ، مسئله « مردمسالاری بطور کلی با نمونه غربی » نیست ، بلکه مسئله ما ، مسئله « مردمی سالاری مردمان » است . ما میخواهیم بهمین ، که هم « اصل همپرسی » و هم اصل « قداست جان » است ، بنیاد مردمسالاری و مردمی سالاری باشد . نه تنها همپرسی مردمان ، که دیالوگ و بحث و تفاهم میباشد ، بلکه همپرسی ، به غایت رعایت « قداست جانها ، بدون تبعیض » . تقسیم برابر اموال غارت شده ، چه در اشکال بدوی تاریخیش مانند اسلام ، چه در شکلهای تازه اش که پانصد سالست متداول شده است ، میان شهروندان خود ، برضد فرهنگ ایرانست . تقسیم برابر اموال غارت شده ، اندیشه ای بود که قرآن بر آن بنا نهاده شده است ، و با اندیشه « جهاد مقدس دینی » چنان آمیخته شده که از هم جدا ناپذیرند . در جهاد ، اموالی که به غنیمت گرفته میشد ، جز بخش از آن که به محمد یا خلفاء میرسید ، بقیه بطور برابر ، میان شرکت کنندگان در جهاد ، پخش میگردد . براین پایه ، اقتصاد اسلام بنا نهاده شد . جهاد ، غارت کردن را مقدس میساخت . در غارتکردن ، مسلمانها و اعراب ، نه تنها دغدغه وجدانی نداشتند ، بلکه آنرا یک عمل

مقدس هم میدانستند . مقدس ساختن چاپیدن یا استنثار ، بنیاد کابیتالیسم نیز هست ، فقط با اندکی تفاوت . سائقه « آز » با « غایت والائی » ، یا با « غایت خدائی » پیوند داده میشود . آز ، خود را در زیر پوشش آن غایت ، نه تنها میپوشاند ، بلکه خود را مقدس میسازد . این آز ، بدون هیچ شرمی ، خود را در صحنه دین و در صحنه تاریخ و مدنیت ، نشان میدهد ، و به آن افتخار میکند . موء من ، در حینی که در ته دلش برای ارضاء آز خودش چپاول میکرد ، باور دارشت که برای پیشبرد امر الهی ، خون میریزد ، و از دیگران به حق ، سلب مالکیت و سعادت میکند ، چون همه این ملل و سعادت را الله به ارث ، به او داده است . این دو غایت ، چنان بهم آمیخته اند که نمیتوان آنها را از هم جدا ساخت . همین به هم آمیختن دو غایت ، در غرب هم به شکل دیگری صورت گرفته و میگیرد ، و از آن صورت بدوی عربی + اسلامیش بیرون آمده است ، و مدرنتر ، و ختا « پُست مدرنتر » شده است . غایت « خود پرستی » ، با غایت « سعادت جهانی » به هم چسبانیده میشوند ، ولی این خودی که پرستیده میشود ، مانند مسیحیت و اسلام ، تنها آسمانی نمی ماند ، بلکه بیش از حد ، زمینی میشود .

برگردیم به اندیشه دموکراسی در آتن . آنچه در دموکراسی آتن ، مهم هست ، همین پیدایش « سپیده دم اندیشه ساماندهی اجتماع بوسیله خود اجتماع » « در تاریخ » است . البته ، هر پیدایشی ، روندی دارد . و بهترین اندیشه ها ، بر زمینه ای تاریک و یا آلوده میرویند ، و با خود در آغاز ، بسیار ناخالصی دارند . ولی این اندیشه ساماندهی اجتماع بوسیله خود اجتماع ، پیش از این « رویداد تاریخی » در آتن ، پیش از تاریخ ، در خود ایران هم بوده است . پیدایش بسیاری از پدیده ها ، در درازای تاریخ نبوده است ، بلکه بسیاری از پدیده های بزرگ ، پیش از تاریخ کشف شده اند . همه داروهای گیاهی که پزشکی برپایه آن بنا نهاده شده ، پیش از تاریخ ، کشف شده اند . علت اینکه « پژوهش کار برد گیاهان » یاد آروی شد . اینست که در وندیداد دیده میشود که شهریور ، یا حکومتگری دلپسند مردم ، همانند همین « پژوهش یافتن گیاهان داروئی » شمرده میشود . خسترات که حکومت باشد ، باید داروی دردها را بیازماید و بجوید ، تا بتواند جانها را بپرورد و درد های مردمان را بکاهد . قانون و نظام ، بر پایه اصل پژوهش زندگی و جانپرووری

اوقرار دارد ، نه بر نسخه های از پیش پیچیده ، و امر و حکم تغییر ناپذیر . همین آسپرین ، هزاره پیش ، از پوست درخت بید گرفته میشد که یک نامش «وی» است که همان رام است ، و نام دیگر بید ، بهرامه است . موقعی که این فرهنگ سرکوبی شد ، دیگر نمیشد ، دم از خود زنخدا زد . آنگاه ، رام را که معشوقه بهرام بود و جفتی بود که از آن جهان و انسان میروئید ، بهرامه خواندند . مثل امروز که در کشورهای اسلامی ، یک زن را بنام پسرش میخوانند نه بنام خودش . مثلا میگویند : والده آقا مصطفی . مصطفی ، آقا میشود ، ولی شرم از بردن نام مادرش هست . این ، برترین توهین به زن و خوارشماری زن هست . در فرهنگ ایران ، اندیشه «مردمی سالاری مردمان» ، در شهرهائی واقعیت می یافت که به آن نام «شهر خرم» میدادند . این شهرها ، سورستان ، یا سور آباد یا سور هم نامیده میشدند . چنانچه در کردی ، به همین بید ، سوره بی (سوره وی) میگویند که نشان میدهد که سور ، صفت رام است . یا به گل تاج خروس ، که گل بستان افروز باشد ، و این همانی با فرودین (ارتا فرورد) دارد ، سور او میگویند . و سوران ، یکی از چهار لهجه اصلی زبان کردیست . و این نشان میدهد که رام و فروردین (= خرد) خدای آنها بوده است . با دانستن این واژه ها ، میتوان به بررسی «بهمن نامه» و همچنین «درخت آسوریگ» پرداخت ، و از آنها ، راه را به فرهنگ اصیل ایران گشود . نام خرم ، مردمی مالاری مردمان را مینماید ، نه حکومت مردمان ، بدون مردمی را . در این مدنیت ، بقول فردوسی : «دل مردم از خرمی ، شاد بود» . باید معنای تصویر خرم را بشناسیم تا بتوانیم بدانیم که «جشن خرم را که مردم بنام جشن برابری و برادری حکومت با ملت برگزار میکردند ، چرا این جشن ، جشن اینهمانی حکومت با ملت ، جشن اندیشه حکومت در خدمت خواستهای مردمی ملت بوده است . چرا مردم ایران ، هزاره ها این جشن را میگرفتند ؟ چون مردمان ایران ، همیشه در پی واقعیت بخشی این آرمان بزرگ بوده اند ، برغم اینکه ضرورت جغرافیای سیاسی ایران ، ایجاب ضرورت یک حکومت مقتدر مرکزی را برای دفاع از ایران ، و ایجاد امنیت از هجوم اقوام وحشی از اطرافش میکرد . شاه که در اصل ، رئیس سپاه بود ، میبایستی نبوغ نظامی داشته باشد ، و از سپاه برگزیده شود . رد پای این پیشینه ، در موارد گوناگون در

شاهنامه باقیمانده است . طبعاً حکومت ساسانی و موبدان زرتشتی ، که برپایه حکومتی بنا شده بود که وظیفه اش ترویج دین زرتشتی بود ، و باید همیشه از خانواده گشتاسپ باشد ، برضد این آروان بودند . چهارصد سال ، سرکوبی این اندیشه آزادی ، سبب شده است که امروزه ما از فرهنگ سیاسی پیشین خود بیخبریم . مردمان ایران ، تصویری از انسان و خدا و شهر (مدنیت و حکومت) میکشیدند ، که ویژگیهای مردمی خودش را داشت . رد پای این تصویر در میان داستانهای اسکندر در شاهنامه که البته ربطی به اسکندر ندارد ، باقی مانده است . در شاهنامه میآید که اسکندر :

ز راه بیابان بشهری رسید ببُد شاد ، کاواز مردم شنید
همه بوم و برباغ آباد بود دل مردم از خرّمی شاد بود
پذیره شدندش بزرگان شهر کسیرا که از مردمی بودند بهر
بدین شهر ، هر گز نیامد سپاه

نه هر گز شنیدست کس نام «شاه»

شهری که نه شاه و نه سپاه دارد ، و اینها واژه های بیگانه در این شهرند !

سکندر بپرسید از ایشان که ایدر شگفت

چه چیزست ، کاندازه باید گرفت

چنین داد پاسخ بدو رهنمای که ای شاه پیروز پا کیزه رای
شگفتیست ایدر که اندر جهان کسی آن ندید آشکار و نهان
در ختیست ایدر ، دوبُن گشته جفت که چون آن شگفتی نشاید نهفت
یکی ماده و دیگری نرّ اوی سخن گوی و باشاخ و بارنگ و بوی
بشب ماده ، گویا و بویا شود چو روشن شود ، نرّ ، گویا شود
شگفتی این شهر ، همان درختیست که «مردم گیاه» یا «مهر گیاه» یا «بهرج الصنم» یا هه سن بگی (در کردی) نام دارد ، و نماد اندیشه ایرانی از رابطه خدا با انسانست . در بُن درخت یا گیاه ، این «بهرام و رام» یا «بهرام و خرّم» هستند ، که همدیگر را در آغوش گرفته اند ، و از عشق این خدایان به همدیگر ، درختی میروید که برگ و برش ، همه انسانها ، همه بشریت ، همه مدنیت و شهر (خستره) است . بهرام ، اصل نرینگی جهانست ، و رام و خرم (ارتا فرورد) باهم دوچهره گوناگون اصل مادینه جهانند . از همآغوشی و عشق خدایان به هم ، شهر

خرم پیدایش می یابد . البته بهرام و رام و خرم ، سه چهره بهمن ، اصل واحد و ناپیدای اندیشیدن و بزم و همپرسی و خنده و ساماندهی (ارکه) است . از بهمن ناپیدا ، بهرام و رام و خرم ، پیدایش می یابند ، که ریشه همه شهرند ، و شیره این درخت ، خونست که همه برگها و برها روانست . اینست که بهمن و بهرام و خرم و رام ، چهار نیروئی هستند که در ضمیر هر انسانی هستند . این شیره از زمینی میآید که آرمیتی ، زنجادی زمین میباشد . تن هر انسانی ، آرمیتی یا گش هست ، و بهمن و خرم و رام و بهرام ، چهار بخش ضمیرند که در تن است .

فرهنگ ایران ، سلسله مراتب سیاسی یا اجتماعی یا طبقاتی برپایه « آسمان و زمین » یا فراز و فرود نمیشناخت . اندیشه سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی ، از همان تصویر آسمان ، به عنوان « فراز » ، و زمین به عنوان « فرود » آغاز میشود ، و سپس طیفی از سلسله مراتب میگردد . این گونه سلسله مراتب ، بویژه میان قوای ضمیر ، حقانیتی به سلسله مراتب در نظم سیاسی و اجتماعی یا طبقات و اقشار میدهد . در فلسفه کلاسیک یونان ، سلسله مراتب در نظم سیاسی و اجتماعی ، از سلسله مراتب میان قوای درونی روانی ، یا نیروهای ضمیر انسان ، نتیجه گرفته میشود . در اروپا نیز کوشیده اند همین سلسله مراتب سیاسی را بر سلسله مراتبی که به قوای درونی روانی میدادند ، استوار سازند . توماس اکوین که ارسطوئی میاندیشید و در قرن سیزدهم میلادی میزیست ، نتیجه اوج تر کیب اندیشیدن مسیحی با فلسفه یونان است .

ولی فرهنگ ایران ، چنین سلسله مراتبی را میان قوای درونی و روانی انسان نمیشناخت ، که آنرا در سیاست و حکومت بازتاب دهد . چهار قوای درونی هرانسانی ، همان چهاربال سیمرخ ، یا همان چهار خدا است که نامبردیم ، و هیچکدام بر دیگری برتری ندارد . این چهار بال ، باید هم نیرو و هم اندازه باشند ، تا مرغ ضمیر بتواند مرتبا در اندیشیدن ، بسوی سیمرخ پرواز کند و باز گردد .

اگر به روند آفرینش در فرهنگ ایران نگاه شود ، دیده میشود که جمشید یعنی نخستین انسان ، در سه ماه دی + بهمن + اسفند پیدایش می یابد . دی ، آسمانست ، و اسفند ، زمین است ، و بهمن ، میان آن دو ، و آندو را با هم ، آشتی میدهد و هم آهنگ میسازد و از آنها « یک تخم » میسازد . در تخم هر انسانی ، آسمان و زمین باهم آمیخته اند ، و یک

تخم = یک هستی شده اند . همینطور ، اگر به نقشهای برجسته میترائیان در غرب نگریسته شود ، دیده میشود که گاوی که نماد زمین است ، و همان گش میباشد (گاو برمایون در شاهنامه) ، این همانی با هلال ماه دارد ، و به شکل هلال ماه است که زهدان آسمانست . و همچنین در آسمان ، در هلال ماه ، گش یا گاو زمین ایستاده است . آسمان به زمین آبتن است . این ادنیسه برتری آسمان بر زمین ، یا برتری خالق بر مخلوق ، یا برتری عقل بر جسم و عواطف و سوائق در فرهنگ ایران وجود ندارد ، که بنیاد « نابرابری حکومت با ملت ، یا نابرابری طبقات اجتماعی ، یا نابرابری مرد با زن است .

در فلسفه یونان و سپس در اندیشمندان مسیحی ، حاکمیت یک نیروی درونی ، بر نیروهای دیگر درونی ، نظام سیاسی را در اجتماع ، استوار میساخت و به آن ، حقانیت میبخشید ، چون هر طبقه و قشری ، این همانی با یکی از این نیروهای داست ، و آن طبقه که نیروی برتر را داشت ، بایستی حاکم باشد ، یا باید در طبقه بالاتر قرار گیرد .

ولی در فرهنگ ایران ، این نیروهای درونی ، بخشی از خدایان چهارگانه بودند ، و اینها بُن هر انسانی بودند . این چهار نیرو ، بیان هنافرینی چهار نیرو ، در هر عملی و فکری و سخنی بودند .

در تفکر ایرانی ، برای آنکه جامعه ، مردم سالار و مردمی سالار باشد ، باید « هماغرینی و همکاری و همفکری » در بُن هر انسانی باشد . به همین علت بود که ایرانیان ، فطرت یا طبیعت انسان را به عبارت آموزه ، دموکراتیک و سوسیال میدانستند . در بُن هر انسانی ، خدایان کیهان ، همکار و هماندیش و هماغرین و همگفتار بودند ، و از این بُن ، هر انسانی ، پیدایش می یافت . از آنجا که همکاری و همپرسی و هماندیشی ، همان « جشن » بود ، بنا بر این ، انسانها نیز باهمدیگر ، همکاری و هماغرینی و هماندیشی میکردند ، و باهم ، قانون و نظام و اقتصاد و اجتماع را میآفریدند . و این جشن همکاری و هماندیشی ، همان خرم یا فرخ بود . « خود » ، آمیزش و یگانگی این چهار نیرو باهم بود . « خود انسان » ، از هماهنگی چهار نیروی درونی ، این چهار بخش چهار خدا یا چهار اصل ، پیدایش می یافت . در فرهنگ ایران ، مفاهیم خدا و اصل ، چنان به هم نزدیکند که کسی نمیتواند ایندو را از هم متمایز سازد . ولی در مسیحیت و اسلام ، خود حقیقی که روح باشد ، به سعادت

میرسد ، نه مابقی وجود ، که هیچکدام خود حقیقی نیستند . از این رو نیز ، روحانیون که نماینده این خود حقیقی هستند ، یا این همانی با خود حقیقی دارند ، حق حاکمیت دارند . در این ادیان ، جستجو و تلاش برای رسیدن سعادت ، تلاش برای سعادت اخروی و ملکوتی و روحانی است . بدین ترتیب ، « خود پرستی روحی » ، کاری مقدس میشود . خود پرستی جسمی ، نكوهیده و خوار شمرده میشود ، ولی خود پرستی روحی ، بنیاد زندگی میگردد . کوشش در سراسر زندگانی ، برای تأمین « سعادت آسمانی خود » ، برای آن « خود حقیقی » مقدس است . بدینسان در دامان مسیحیت و اسلام ، « خود پرستی مقدس » پیدایش می یابد . در مسیحیت ، هزار و پانصد سال ، این « خود پرستی مقدس » ، بنیاد محبت و ایمان بود . سراسر مسئله نجات از گناه در مسیحیت ، این « خود پرستی مقدس » را میپرورد . از رُنسانس (دوره باز زائی) به کنون ، واکنش در برابر این هزار و پانصد سال « خود پرستی مقدس » آغاز میشود . از پانصد سال پیش در اروپا ، سرکشی « خود طبیعی » ، از این « خود روحانی و حقیقی و آسمانی » آغاز میشود . بنیاد حکومت از « خود روحانی » برداشته میشود ، و بتدریج بر « خود طبیعی و زمینی و مادی » انسان ، نهاده میشود . این خود طبیعی و زمینی ، که تا کنون محکوم خود حقیقی و روحانی بود ، و حق نداشت به اندیشه سعادت باشد ، سعادت را از آن خود میداند ، و طبعاً حکومت را بر خود بنیاد میکند . ولی ، این خود طبیعی و زمینی و مادی ، همانقدر « مقدس » میشود که « خود حقیقی و روحانی و آسمانی » بود . « مقدس بودن » ، مخرج مشترک این دو خود میماند . از رُنسانس ، خودی پیدایش مییابد که سوائق و امیال و آرزها و قدر تخواهی و سائقه تملک و آرمانهای جسمانی و دنیوی اش ، مقدس میگردد . همان کاری را که در گذشته ، خود حقیقی و آسمانی و روحانی با این خود طبیعی ، میکرد ، اکنون این خود جسمانی و زمینی ، با آن خود روحانی و آسمانی میکند . این خود جسمانی و زمینی است که از این پس ، حاکمیت بر خود آسمانی گذشته می یابد . « حاکمیت خود حقیقی ، یا روح ، بر خود جسمانی ، یا بازتاب آن اندیشه در قوای ضمیر ، در فرهنگ ایران نبود . در مسیحیت ، در قوای ضمیر ، هم از برای سعادت آسمانی برای روح و عظ میشود ، و هم از و کشش برای سعادت زمینی در نهان بود .

و یکی بردیگری برتری داده میشد ، و باید بر دیگری غلبه کند . طبعا از رنسانس به بعد ، در اندیشه های غربی ، جنبش وارونه کردن این سلسله مراتب ، آغاز گردید . دموکراسی در باختر نیز ، بر این جنبش قرار گرفت . انسانی که سائقه برای سعادت زمینی اش ، از هزاره ها و سده ها محرومیت از این سعادت ، عذاب کشیده بود ، و سرکوب شده بود ، بیمار و کینه توز شده بود . این خود بیمار و کینه توز بود که « خود طبیعی و زمینی و واقعی » خوانده میشد . افراد ، با پیدایش این خود کینه تاز و بیمار ، که خود واقعی و طبیعی خوانده میشد ، در اروپا ، در برابر حکومتات ، قد علم کردند ، تا ماهیت حکومت را دگرگون سازند . حکومت ، دیگر ، حکومت روح ، در مقابل ملت ، به عنوان جسم و هوی و نفس نباید باشد . « خود ها » دیگر ، حقیقی خود را در آسمان نمیدانستند ، بلکه در زمین و در طبیعت میدانستند . ولی خودی که رو به سائقه های زندگی برای سعادت در گیتی آورده بود ، سائقه های وازده در هزار و پانصد سال و سرکوفته و بیمار بود . درست این خود بود که حق معین سازی خود در سیاست و حکومت میخواست و میخواهد .

ولی فرهنگ ایران ، به گونه ای دیگر بود . چنانچه گفته شد ، نطفه و بزر و یا بُن شهر ، که جامعه و حکومت باهم باشد ، در نهاد هر انسانی دانسته میشد . از آنجا که بهمن که اصل میان در درون هر فردیست ، به همانسان ، اصل میان ، میان انسانها نیز هست . پس هر انسانی با بهمن ، یا با « خردِ یه » ، با « ارکه » ، یا نیروی ساماندهی اش ، حق و توانائی دخالت در سیاست و حکومت دارد ، و اگر در سیاست و حکومت دخالت نکند ، گزند به اصل میان ، و مغز هستی که بهمن است ، میزند . دخالت در قانونگذاری ، دخالت در تعیین سرنوشت اجتماع و شهر ، گوهر فطری یا طبیعی اوست . بررسی این سر اندیشه بزرگ در فرهنگ ایران ، نیاز به مرزبندی با ادیان و جهان بینی ها و ایدئولوژیها و مکاتب فلسفی ، تنها کشیدن خط تمایز و افتراق ، میان آنها نیست ، بلکه در برخورد با اسلام و مسیحیت ، یا با مکاتب فلسفی غرب ، ما در فرهنگ خود ، متوجه نکاتی میشویم که تا کنون نمیشناختیم . از این رو من در سخنرانیهای آینده ، در برخورد با این ادیان و مکاتب فلسفی باختر ، بویژه از ماکیاولی تا کنون ، ویژگیهای فرهنگی سیاسی ایران را

یکایک ، بیرون خواهم آورد و خواهم گسترده . این امکانات شگفت انگیز و کشف ناشده و نو ، در اندیشه های فرهنگ سیاسی ایران هست که سزاوار بررسی است .

اندیشه « شهر خرم » ، که بر شالوده انسانهای نهاده شده است که در ژرفای نهادشان ، دموکرات و سوسیال هستند ، بخش جدا ناشدنی در تقویم یا ماهروز ایران است . تقویم ایران ، بهترین ساختار فرهنگ ایران در روند زمان است . هر اندیشه ای و آرمانی ، در تصویری از روزها یا ماهها که این همانی با خدائی دارد ، باز تابیده شده است . آن اندیشه و آرمان ، بطور گشتی ، از نو ، واقعیت می یابد ، و باید به اندیشه و واقعیت دادن آن بود . این بود که ماه دی ، که برابر با ماه دسامبر باختر باشد ، اختصاص به واقعیت یابی یا آشکارشدن این اندیشه داشت . ماه دی را بنا بر آثار الباقیه ، « خود ماه » نیز میگویند ، و سپس میآید که « این روز - روز یکم - و این ماه ، هردو بنام خدای تعالی که هرمزد است نامیده شده » . موبدان زرتشتی نام روز یکم هر ماه را که « خرم یا فرخ » بوده است ، عوض کرده بودند ، و آنرا به خدای خود ، اهورامزدا منسوب ساخته بودند . پس معلوم میشود که این ماه نیز « ماه خرم » نام داشته است . بنا بر ابوریحان ، روز یکم را ایرانیان ، بنام جشن خرم روز ، جشن میگرفته اند . ابوریحان ، غالب اطلاعات خود را از موبدان زرتشتی یا زرتشتیان آگاه میگرفته است ، و کمتر متوجه پیروان زخدائی و خرمدینان شده است ، و آنها را « علمه » میخواند . همینطور محمد حسین برهان ، صاحب برهان قاطع ، اغلب اطلاعات خود را از موبدان زرتشتی میگرفته است . خواه نا خواه ، این اطلاعات ، از سوئی ، رد پای اندیشه های گمشده را نگاه داشته اند ، و از سوی دیگر ، رنگ الهیات زرتشتی را به خود گرفته اند . اینست که برهان میگوید که نام ماه دی ، ماه خرم است که درست است ، و افزوده براین میگوید که : نام روز هشتم از هر ماه نیز روز خرم است (دی به آذر = خرم) و جشن خرم روز را ایرانیان در روز هشتم میگرفته اند . هم قول ابوریحان و هم قول برهان درست و متمم هم هستند ، و از این رد پاها میتوان شناخت که این جشن از روز یکم که خرم بوده است ، تا روز هشتم که خرم = دی بوده است ، ادامه داشته است .

ماه در ، یا ماه خرم ، تنها ماهیست که چهار بار ، نام دی = خرم در ماه تکرار میشود . چهار آغاز هفته ها ، دی نامیده میشدند ، و خرم که نام روز یکم بوده است ، نام دیگر همان دی است که نام این زرخداست . این که میگویند ، پارسین ، هفته نداشته اند ، مقصود زرتشتیانند . تکرار این چهار نام ، در آغاز چهار هفته ، نشان میدهد ، که ایرانیان ، هفته داشته اند . موبدان زرتشتی با هفته ، مخالفت میکردند ، چونکه نام دیگر هفت ، شبا = شب است ، که نام دیگر این خداست ، چون « شب افروز » نیز نام دیگر ماه دی است . و از این نامها ، متوجه هفته ، و طبعاً متوجه خدای بزرگشان ، خرم یا دی (دیو = دین) یا خرم یا فرخ یا ریم میشده اند . و آنها نمیخواستند که اهورامزدا را ، با « خرم » این همانی بدهند . از این رو منکر هفته بودند . ولی در اصل ، تصویر اهورامزدا ، این همانی با خرم یا فرخ داشته است . و اهورامزدا ی هخامنشیان ، همین خرم یا فرخ است .

ابوریحان ، خاطره این جشن را که هزاران سال ، ایرانیان میگرفته اند ، برای ما نگاه داشته است . او مینویسد که « و در این روز عادت ایرانیان چنین بود که شادشاه از تخت شاهی بزیر میآمد و جامه سپید میپوشید و در بیابان بر فرشهای سپید می نشست و در بانها و یساولان و قراولان را که هیبت ملک بدانهاست ، بکنار میراند و در امور دنیا فارغ البال نظر مینمود و هر کس نیازمند میشد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دارا ، و شریف باشد یا وضع ، بدون هیچ صاحب و درباری بنزد پادشاه میرفت ، و بدون هیچ مانعی با او گفتگو میکرد و در این روز پادشاه با دهقانان و برزیگران مجالست میکرد و در یک سفره با ایشان غذا میخورد و میگفت : من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم زیرا قوام دنیا بکارهاییست که بدست شما میشود و قوام عمارت آن هم بیپادشاه است ، و نه پادشاه را از رعیت گریزی هست و نه رعیت را از پادشاه ، و چون حقیقت امر چنین شد ، پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود ، و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود بخصوص که دو برادر مهربان هوشنگ و ویکرد ، چنین بودند » . این « هوشنگ و ویکرد » ، عبارتی دیگر ، از همان اندیشه « جفت آفرید » یا « بهروج الصنم = بهروز و سئنا » یا « ورقه و گلشاه » ، یا « اورنگ و گلچهره » است که بن کیهان و انسان شمرده

میشدند . این هوشنگ و ویکرد ، همان درختیست که در شاهنامه ، بنام درخت شگفت انگیز « دو بُن ، گشته جفت » خوانده میشود . برابری رهبر و یا حاکم ، با مردمان ، از برابری بُن کیهان ، نتیجه گرفته میشود . برابری شاه با مردم ، از بُن کیهان سرچشمه میگیرد . جامه سپید که او در این روز میپوشد ، جامه بهمن است . و از بهمن ، بهرام و خرّم و رام ، پیدایش می یابند که هر سه باهم برابرند . و این برابریست که در میان همه انسانها ، موجود است . و بهمن نیز با این سه ، برابر است ، چون آفریننده ، برابر با آفریده هست . در همه ماهها ، فقط یکروز ، همنام نام آن ماه است . از این رو فقط یک جشن اقتران ، روز و ماه است . قنط در این ماه ، چهار روز ، همنام نام ماه است . از این رو ، این ماه ، یک ماه استثنائی بشمار میرفت . چون چهار جشن اقتران روز و ماه باهم داشت . و همین چهار جشن است که بوسیله میترائیان به غرب آورده شده است و بنام Advent یک جشن مسیحی شده است . البته اندیشه سه تا یکتائی (بهمن = خرّم + رام + بهرام) نیز در « اقانیم ثلاثه » ، جزو بنیاد مسیحیت شده است ، که در نقش برجسته دیبرگ (نزدیک فرانکفورت ، مایم) دیده میشود که از درختی سه شاخه برآمده ، که سر میتراس + رشن (کاوتیس) + سروش (کاوتوپاتیس) باشند . و همین سه تا یکتائی مسیحیت ، سبب شد که چند خدائی یونان و روم (خدایان کفر) ، امکان بازگشت یافتند ، و از سر ، فلسفه زندگی و سیاست و اجتماع و هنر اروپا ، و پلورالیسم در دموکراسی را در اروپا ، معین ساختند . پلورالیسم در همه دامنه ها ، پدیده ای جز همان « چند خدائی یا کفر » در صورت تازه اش نیست . اندیشه چند خدائی و پانتئون (انجمن خدایان) ، که نخستین نطفه بار آور ، برای پیدایش دموکراسی و تحول آنست ، در همه تئوریهای سیاسی در غرب ، نا دیده گرفته میشود . چنانکه امروزه نیز اندیشه دموکراسی ، بخوبی در جامعه هائی که ادیان چند خدائی دارند ، باسانی راه مییابد و ریشه میکند ، ولی در جامعه های تک خدائی که خدایان باهم انجمن نمیکند ، و باهم در یک نیایشگاه گرد هم نمیآیند ، اندیشه دموکراسی ، تخمبست که در شوره زار ریخته میشود .

جشن سر آغاز هفته چهارم ، تبدیل به جشن زاده شدن عیسی گردیده است . ولی این جشن ، جشن زایش و پیدایش همزاد جمشید و خورشید

باهم بوده است . ما جشن دموکراسی (از یکم تا هشتم ماه دی = دسامبر) و جشن زایش و پیدایش جمشید را که مقارن پیدایش خورشید است ، فراموش کرده ایم . در این روز است که جمشید ، نخستین انسان ، سازنده شهر خرم (جمکرد = ورم) پیدایش می یابد . او شهری میسازد که در آن رشک نیست ، به عبارت دیگر ، اندیشه برابری در آن واقعیت یافته است . در این شهر است که همیشه در آن ، بقول شاهنامه « پر آواز نوش » است . ما چنین جشنی را فراموش کرده ایم و غرب و مسیحیت ، آنرا بنام یک جشن مسیحی ، زنده نگاه داشته است ، و از آن خود ساخته است . از یکم تا هشتم این ماه ، جشن دموکراسی ، جشن برابری ملت با حکومت ، جشن حکومت بر پایه خواست ملت بوده است . روز چهاردهم ، که روز گش است ، سیر سور نامیده میشود ، و برعکس آنچه نوشته اند ، ربطی با سیر و پیاز ندارد .

از روز شانزدهم تا روز ۲۱ ، جشن گاهنبار پنجم است که این همانی با پنج خدا دارند . ۱ - سروش ۲ - رشن ۳ - فرودین ۴ - رام ۵ - بهرام ، و اینها ، خدایانی هستند که باهم میآمیزند ، و بُن هر انسانی میشوند . از این تخمست که جمشید ، آغاز به پیدایش پیدا میکند . از این رو بنا بر ابوریحان در آثار الباقیه ، از جمله مردم در این روز ، « از خمیر یا از گل ، شخصی را به هیکل انسان میسازند و در راهرو و دالان خانه ها میگذارند . ولی این کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمیشد (یعنی شاهان زرتشتی دوره ساسانی) و در زمان ما این کار برای اینکه مانند کارهای مشرکان و اهل ضلالت است متروک شده » . گذاشتن مجسمه گلی یا خمیری ، نماد پیدایش جمشید ، بُن انسانها بوده است . از این تخم که پنج خدا باهم آمیخته اند ، و همکار و هماندیش و همآفرین شده اند ، یعنی نهاد دموکراتیک و سوسیال دارند ، جمشید یا بُن هر انسانی ، در روز ۲۲ دسامبر ، پیدایش می یابد . روز ۲۲ روز باد است . در کردی معنای « باد » پیچ است که نماد عشقست ، چنانچه « پیچه » ، گیاهیست که نماد عشقست . بلوچیها به باد ، گواد میگویند ، و این گواد ، که همان قباد باشد ، به معنای ابداع و نوآوری است . سروش و رشن ، نزد میترائیها ، کواد (کاوتس = رشن ، کاوتوپاتس = سروش) بودند . در سیستان ، به فروردین (ارتا فرورد) کواد میگفتند . در بهرام یشت ، دیده میشود که نخستین صورتی که بهرام پیدا میکند ،

صورت « باد » است . در بندهشن می بینیم که جان انسان به « باد » باز میگردد (واژه روح در عبری نیز به ریح باز میگردد که همان باد باشد) چون اصلش ، از باد شمرده میشود (در الهیات زرتشتی) . این به معنای آنست که گوهر جان انسان ، عشق و نوآوری و نوشوی است . روز ۲۳ روز دی است و روز ۲۴ روز دین است . این دو روز باهم اینهمانی دارند ، چون همنام هستند ، و یکی از آنها صفر بشمار میرود . از این رو جشن تولد عیسی را روز ۲۴ میدانند که در حقیقت روز جشن پیدایش جمشید ، روز پیدایش انسانیت که میتواند بهشت را بر روی گیتی بسازد ، بوده است ، و طبعاً ، نیاز به منجی و شفیع نداشته است . جمشید و خورشید ، در یک روز باهم پیدایش می یابند ، چون هر دو فرزندان همزاد سیمرغند . « شید = جید = شیت = شیث » ، که پسوند جمشید و خورشید هست ، در اصل به معنای « نای » است که نام سیمرغ بوده است . خورشید ، همزاد جمشید است . در روز ۲۲ تا ۲۴ خورشید و جمشید باهم از ماه که خرم یا فرخ باشد (که همان پنج خدای نامبرده در بالا هست) زاده میشوند . پس جمشید مانند خورشید ، خرم زاد ، فرزند خرم است . در دوره چیرگی میترائی ، خورشید ، نرینه ساخته شد ، و بدست او تیغ یا شمشیر نهاده شد ، و از خورشید ، شیر درنده ساخته شد که علامت مفهوم تازه از حکومت نظامی (حکومت بر پایه ارتش) بود . از اینرو درفش با شیر و خورشید و تیغ ، درفش ارتشتارانست نه درفش ملت . درفش ملت ، درفش کاویانست که در اصل درفش گش خوانده میشده است . پیش از آنکه خورشید ، نرینه و خونریز ساخته شود ، خورشید خانم (خستری = زن ، خسترات = حکومت) بود ، چنانچه هنوز نیز مردم او را خورشید خانم میخوانند . خستره (شهریور) پیش از آمدن میتراس ، بر پایه کشش نوای نای قرار داشت ، نه بر پایه شمشیر و شیر و خورشید نرینه . رد پای تصویر خورشید را به نام عروس آسمان ، در قصیده ای از عبید زاکان باز می یابیم . و بخوبی در آن دیده میشود که خورشید ، نماد راهبری ، بدون سپاه و شاه است . سپهر چهارم ، جایگاه خورشید است .

سریر گاه چهارم که جای پادشاهست

فزون ز قیصر و فغفور و هرمز و دارا

تهی ز والی و ، خالی ، ز پادشه دیدم

ولیک لشگرش از پیش تخت او بر پا
 فراز آن صنمی با هزار غنچ و دلال
 چو دلبران دلاویز و لعبتان ختا
 گهی بزخمه سحر آفرین زدی رگ چنگ
 گهی گرفته بر دست ، ساغر صهبا

از سوئی جمشید ، همزاد چنین خورشیدیست که معشوقه اوست ، و از سوی دیگر ، جمشید ، همزاد آرمیتی ، زمین با زرخدای زمین است . آرمیتی ، بنا بر برهان قاطع ، فرخ زاد هم نامیده میشود ، که همان خرم زاد باشد . در هندی باستان ، روی زمین را جیما jimaa میگویند و در افغانی زمین را جماکا jmaka مینامند (زیر نویس واژه زمین ، در برهان قاطع ، دکتر معین) . پس زمین ، یعنی آرمیتی ، خواهر و همزاد جمشید است . هم خورشید در آسمان و هم زمین ، همزاد و همگوهر جمشیدند . اینست که جمشید در ماههای دی + بهمان + اسفند پیدایش می یابد ، یا به عبارت دیگر ، بهمن در جمشید ، آسمان و زمین (دی و آرمیتی) را به هم پیوند داده و بهم آمیخته است . در وجود انسان ، آسمان یا فراز ، برتر از زمین یا فرود نیست ، یعنی اصل قدرت که رابطه حاکمیت با تابعیت است ، وجود ندارد . و این جمشید است که با نواختن نای ، آرمیتی ، خواهرش و معشوقه اش را ، به گسترش زمین میانگیزد تا شهر خرم یا « وَر جم » یا « جمکرد » را به وجود بیاورد (وندیداد) .